

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِيقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ حَبِيبَةَ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيائِكَ الَّتِي أَنْجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِنْ ظَلَمِهَا وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ بَدْمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أُمَّةِ الْهُدَى وَ حَلِيلَةَ صَاحِبِ الْوَأَاءِ وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمَّهَا صَلَاةً تُكْرَمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تَقْرُبُ بِهَا أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِهَا وَ أَبْلِغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ».

خب در امر دوم از ادله ای اجمالی و عامه عبارت بود از بناء عقلاء که این بناء عقلاء سه تقریب داشت. که تقریب سوم الغاء خصوصیت از مواردی که ممضات هست در عصر معصوم علیه السلام این بود. که ما در عصر معصوم می بینیم شخصیت های اعتباری وجود داشته و اسباب تملکی که مثل بیع و شراء و نمی دانم وام و امثال ذلك در آنها بوده رائج بوده و ادله شامل می شده. الان برای این امور اعتباری مستحدثه و جدید بیابیم بگوئیم که خصوصیتی بین آنها و این جدیدها نیست. پس بنابراین همان طور که برای آنها می شده است برای اینها هم می شود.

«و كذلك سينفع التقريب الثالث أيضاً» همانند تقریب اول و دوم «وهو إلغاء الخصوصية» از اشخاص اعتباری ای که معاصر با شارع بوده است. مانند حکومتها، اماکن مقدسه الغاء خصوصیت کنیم از اینها در اثبات مشروعیت اسبابی که تداول داشته حول آن اشخاص در آن عصر. یعنی «بعد أن تملك هؤلاء الأشخاص بالقيام بمعاملات الحيازة والإحياء»، بعد از آن که آن اشخاص معاصر با معصومین علیهم السلام، اینها تملک داشتند، تملک می توانستند بکنند آن اشخاص به واسطه قیام به معاملات و حیازت و احیاء، این ظاهراً یک واو این جا افتاده است. «بمعاملات الحيازة والإحياء» اگر بخواهیم بخوانیم که اضافه شده باشد. می شود معاملات بالمعنی الاعم که شامل احیاء و حیازت هم می شود. اگر بخواهیم بگوئیم که نه، مقصود از این معاملات بالمعنی الأخص است. بیع و شراء و امثال ذلك باشد. آن وقت دیگه باید بگوئید بالمعاملات. اما چون بمعاملات گفته ظاهراً می خواهد اضافه بکند. «بمعاملات الحيازة والإحياء» که خوب بود دیگه که معاملات را نمی آورد. «بعد أن تملك هؤلاء الأشخاص بالقيام بالحيازة والإحياء وهي سيرة أمضاها الشارع»، و این سیره ای است که

شارع او را امضاء کرده. که دیروز دیگه این‌ها را توضیح دادم. مثلاً برای اماکن مقدسه در گذشته خب گفتیم که می‌خواستند یک انباری مثلاً درست کنند برای فرض کنید که مسجدالحرام یا مسجدالنبی یا برای فلان‌جای مقدس. می‌آمدند چه‌کار می‌کردند؟ خب یک زمینی را احیاء می‌کردند. چهار دیوار دور آن می‌کشیدند. سقف می‌زدند، در برای آن می‌گذاشتند. یک انبار وسائل و اسباب آن مکان مقدس باشد. همه می‌گفتند بله. آن موقع در زمان شارع همه می‌گفتند بله، این زمین دیگه شد مال این مسجد، مال این مکان مقدس یا شد مال دولت، مال حکومت، و اگر کسی می‌رفت آن‌جا را تصرف می‌کرد می‌گفتند این غاصب است. این مال مسجد است. چرا رفتی تصرف کردی؟ بنابراین نسبت به این‌ها، این شخصیت‌های حقوقی که معاصر بوده؛ این حیازت و احیاء و این‌ها امر رائجی بوده و پذیرفته شده بوده عند شارع و المتشرعه. حالا الان یک شخصیت‌های حقوقی جدیدی پیدا شده. آیا این‌ها نمی‌توانند؟ حالا آن موقع بانک نبوده، حالا بانک هست. حالا برای بانک می‌روند یک‌جایی را حیازت می‌کند یا یک چیزی را حیازت می‌کنند. یا یک چیزی، زمینی را احیاء می‌کنند. آیا این‌جا مالک نمی‌شود؟ مال‌الفرق بین آن و این که او مالک بشود این مالک نشود؟ یا مثلاً شاید در آن زمان فرض کنید که حالا مسجد بوده، اماکن مقدسه و مراقد ائمه مثلاً بوده، مراقد انبیاء و بزرگان و اولیاء الهی بوده، برای آن‌ها این جور بوده. کلیسا بوده، بیع بوده، چه بوده، این‌ها بوده برای این‌ها. حالا امروز مثلاً بانک پیدا شده. آیا مثلاً در ذهن عرف می‌گوید چه فرقی می‌کند؟ اگر برای مسجد می‌شود زمین را احیاء کرد به واسطه ممثل و متولی‌اش؟ یا حتی به واسطه متبرعین. می‌گویند ما احیاء نمی‌کنیم برای خودمان، داریم برای مسجد این‌کار را می‌کنیم. خب برای بانک هم می‌شود این‌کار را کرد. پس الغاء خصوصیت به این شکل. «وهی سیره أمضاها الشارع یمكن إثبات مشروعیة الأسباب المشار إليها» که همان احیاء و حیازت و معاملات دیگر باشد. «یمكن إثبات مشروعیة الأسباب المشار إليها أيضاً، بإلغاء الخصویة» و تعدیهی آن مشروعیت اسباب به اشخاص اعتباری «الأشخاص الاعتباریین الجدد» اشخاص اعتباری که جدیداً پیدا شده «كالشركات الاعتباریة». مثل شرکت‌های اعتباری که الاعتباریه قید احترازی است. یعنی در مقابل شرکت‌های فقهی که چند نفر با هم شریک می‌شوند. آن‌جا که خود آدم‌ها هستند. اما این شرکت اعتباری یعنی نه، صرف نظر این آدم‌ها یک امر اعتباری به‌عنوان شرکت، او مالک است. و این امور مال او است. نه مال زید و عمرو و بکر و خالدی که از این شرکت استفاده می‌کنند. این هم ...

«والأمر الثالث»: امر ثالث از آن امور پنجگانه که در صفحه قبل بود «استلزام عدم الاعتراف للمحاذیر و اختلال النظام». قبلاً برای اثبات اعتراف شارع به شخصیت‌های اعتباری دلیل سومی که اقامه شد این بود که اگر شارع اعتراف به این شخصیت‌های اعتباری نفرماید لازمه‌اش اختلال نظام است. و لازمه‌اش محاذیر بزرگی است که حرج و ضرر و امثال ذلک پیش می‌آید. مثلاً حالا اگر یک آدمی الان فرض کنید که شیعه‌ی اثنی عشری است، تابع اهل بیت و می‌خواهد به اسلام عمل بکند. به او می‌گوییم آقا، می‌دانی تمام این پول‌هایی که الان در دست‌ها و این‌ها هست این‌ها همه مجهول المالك است نمی‌شود در آن تصرف کرد. چون همه‌ی این‌ها جریان در بانک داشته، آمده بیرون و فلان و این‌ها، همه‌ی این‌ها نمی‌شود. تمام این ساختمان‌هایی که بر اساس بانک‌ها، نمی‌دانم فرودگاه‌ها، ایستگاه‌های راه آهن، نمی‌دانم ترمینال‌ها، فلان، همه‌ی این‌ها اشکال دارد. همه‌ی این اتوبوس‌های شهری، فلان و این‌ها همه اشکال دارد. خب ببین چه اختلال نظامی... اگر کسی بخواهد مراعات بکند. این‌ها را بگوید آره، این‌ها اشکال دارد. و قبول نکنیم. بگوییم این‌ها دولت مالک نمی‌شود. شخص اعتباری مالک نمی‌شود. این‌ها تصرفات‌شان کذا هست. و این جوری بخواهیم بگوییم اصلاً اختلال در زندگی لازم می‌آید. این آدم باید پس اگر این جوری است برود و توی یک بیابانی زندگی بکند و ... می‌گویند یک جایی هم هست توی طالقان، تقریباً همین جور است می‌گویند. آن‌ها اصلاً ارتباط‌شان با همه جا قطع است. نه شناسنامه دارند و نه چیز دارند. فقط توی همان جا، خودکفا هم هستند. خودشان کشت می‌کنند، خودشان زرع می‌کنند، حالا این جوری. به این شکل زندگی‌شان هست. خب حالا یک عده خاصی، تازه آن‌ها هم شاید دیگه لباس و فلان و این‌ها را شاید می‌آیند بیرون می‌خرند. نمی‌دانم حالا خیلی آشنا نیستیم. می‌گویند یک ده این جوری هست در طالقان. علی ای حال پس این باعث می‌شود یک اختلال نظامی لازم بیاید. حرج عجیبی لازم می‌آید. این دلیلی بود که پس بنابراین شارع پذیرفته این‌ها را. دفعاً لإختلال النظام، دفعاً للحرج العظیم که برای مردم پیش می‌آید. حالا آن دلیل را اگر ما قبول کردیم برای اصل اعتراف، همان دلیل می‌تواند این‌جا این اسباب تملک را هم چه کار کند؟ دلالت بر جواز و سببیت این اسباب تملک بکند در این‌جا. چون الان تمام این مراداتی که مردم دارند با چیه؟ از بانک وام می‌خواهند بگیرند و با پولی که از، وام از بانک می‌گیرند می‌روند منزل می‌خرند، اجاره می‌کنند، رهن می‌کنند، اصلاً زندگی‌شان با همین‌ها. اگر این وام بگوییم این وام‌ها باطل است. این مال هم مال شما نیست. تصرف در این هم اشکال دارد.

س:؟؟ چایش مال بانک نیست.؟؟

ج: بله. البته چاپ... حالا آن هم مسئله. حالا فرق می‌کند اشکالاتش. این پول‌هایی که توی دست مردم بوده بانک گذاشتند مجهول‌المالک می‌شود. پول بانک، پول نوی نو مجهول‌المالک نیست. مالکی ندارد دیگه، بانک چاپ کرده. اشکال مجهول‌المالکی را ندارد آن. اگر داشته باشد اشکال دیگری دارد. ولی پول‌هایی که نه، این زید رفته پولش را گذاشته توی بانک، عمرو رفته گذاشته توی بانک، خالد رفته گذاشته توی بانک پول‌های‌شان را، الان این پول‌ها کله‌ی هم ریخته شده. درست است. بانک هم که مالک نشده. فرضاً می‌گوید شخص اعتباری مالک نمی‌شود دیگه. اگر کسی بگوید شخص اعتباری مالک نمی‌شود. خب حالا این پول‌ها مال کیه؟ اما اگر بگوییم مالک شده خب بانک همه‌ی این‌ها را چی کرده؟ مالک شده. خب مال بانک است. مجهول نیست مالکش. مالکش بانک است. اما اگر شما بگویید نه، این مال.. بانک که مالک نمی‌شود. خب این‌ها مثل این است که زید، عمرو، بکر، خالد هی پول‌شان را آوردند این‌جا هی کله‌ی هم ریختند. خب حالا هر کدام را می‌خواهی دست بگذاری نمی‌دانی مال کیه. می‌شود مجهول‌المالک. ولی پول نوی نوی نو که سادات می‌توانند این پول را بگیرند و عید غدیر که می‌شود یا عید کذا می‌شود یا عید کذا می‌شود به ما غیر رعیت می‌خواهند که عیدی بدهند خب ما می‌گوییم که این مجهول‌المالک نیست الحمدلله.

س: اگر مال به مالک؟؟

ج: نه، چون اصلاً مالک نیست. خب مالک نشده. ولی ملک کسی هم نیست که مجهول‌المالک باشد. حیازت می‌کند. می‌گوییم یک چیزی الان آمده. مثل حیازت می‌شود. بانک هم که مالک نیست. این هم چه کار کرده؟ مثلاً یک موادی را به‌خصوص اگر آن با یک موادی باشد که اشکالی ندارد. اما اگر کاغذش را رفته از یک‌جا خریده و خب حالا این کاغذ را از کجا خریدی؟ آن یک مسئله‌ای پیدا می‌شود و مسئله چیز دیگری است. حالا از آن‌جا که رفته خریده، آن آقا راضی است. برای او راضی است که بانک این‌کار را بکند. خیلی خب. مشکلی پیدا نمی‌شود.

س: ...

ج: چی؟

س: حکم اولی؟؟

ج: بله، بله، نه، حکم اولی. یعنی این استدلال این است. ببینید؛ این استدلال این است. از وجود این محذور می‌فهمیم که شارع چنین قانونی را دارد. چون اگر این قانون را بخواهد جعل نکند اختلال نظام لازم می‌آید. بخواهد این قانون را جعل

نکند حرج شدید بر مردم لازم می‌آید. پس چون می‌دانیم چنین مصالح ملزمه‌ای وجود دارد یا در اثر عدم جعل چنین مفسد مهمه‌ای به وجود خواهد آمد. پس شارعی که توجه به مصالح مهمه و مفسد مهمه دارد قهراً چنین قانونی را جعل خواهد کرد.

س: احکام اضطرار؟؟ فضای خاص؟؟ احکام اضطرار ...

ج: این جا به اضطرار نیست دیگه، این خودش یک مصلحت است. اضطرار این است که گاهی طاری می‌شود.

س:؟؟ احکام اضطرار ...

ج: احکام اضطرار مال این است که گاهی طرییان پیدا می‌کند. اما این یک چیز همیشگی و مسلّمی است که دیگه در این وقتی که تمدن بشری این جور شد. در این تمدن بشری این یک چیز همیشگی است دیگه. یک اضطراری نیست که گاهی می‌آید مثل اضطرار به اکل میته باشد. یا اضطرار به کذا باشد. این جا این جور نیست.

«و الأمر الثالث و هو استلزام المحاذير الخطيرة كاختلال النظام» این لازم می‌آید از چی؟ از عدم امضاء شخص اعتباری. خب «و الأمر الثالث» که عبارت از این باشد «یثبت»، یثبت ضمیرش برمی‌گردد به الامر الثالث، الامر الثالثی که معنایش این بود و مراد از او این است «یثبت أيضاً مشروعية جميع تلك الأسباب الأنفة» تمام آن اسبابی که به نزدیکی گذشت ذکر آن‌ها «المتداولة» آن اسبابی که بین مردم تداول و تعارف دارد «التي یحتك بها الشخص الاعتباري» آن اسباب آنفهای که و متعارفهای که شخص اعتباری با او به طرف مقاصدش و اهدافش حرکت می‌کند «و تكون موضع ابتلاء المجتمع» و این اسبابی که مورد ابتلاء جامعه‌ی بشری هست «و من دون إمضاءها» این اسباب برای شخص اعتباری «تقع تلك المحاذير المذكورة» بدون این که امضاء بفرماید شارع این اسباب را این محاذیر مذکوره پیدا خواهد شد. یعنی اگر شارع بگوید که قرض گرفتن برای بانک قبول ندارم، خب پس چی می‌شود؟ مالک شدن بانک را قبول ندارم، قرض گرفتن که یکی از اسباب تملک است برای بانک قبول ندارم، خب پس این چی می‌شود؟ الان بانک این پول‌هایی که در اختیارش قرار می‌گیرد خودش مالک نشده و چون این سبب که تملک کردن اموالی باشد که مردم بروند آن جا می‌گذارند به عنوان این که به بانک مثلاً قرض می‌دهد شارع بگوید قبول ندارم. خب وقتی که او قبول نداشت پس ملک بانک نمی‌شود، ملک بانک نشد دیگرانی که می‌خواهند بروند از بانک قرض بگیرند خب مال بانک نیست که قرض بدهد، پس بنابراین پس این پولی که دست مردم می‌آید می‌شود یک پولی که تصرف در آن جایز نیست پس کارهایی که می‌خواند با آن بکنند، جنس بخرند، منزل بخرند، اجاره بدهند، چه کنند، چه کنند همه‌ی این‌ها اشکال پیدا می‌کند.

س:

ج: واسطه نیست، مردم کار ندارد، مردم که وکیل، مردم که حتی بانک را وکیل نمی‌کنند، می‌روند پول می‌دهند به بانک همین.

بله بانک‌ها فلذاست که مثلاً می‌بینید بزرگانی مثل آقای سیستانی و قبلاً مرحوم محقق خوئی می‌گفتند بانک شخصی اشکال ندارد چون آن جا می‌گفتند که شخص اعتباری نیست آقای زید است، بانک درست کرده برای

خودش یعنی خودش قرض می‌گیرد از مردم، خودش دارد معامله می‌کند به عنوان شخص حقیقی، فلذا می‌گفتند بانک‌های خصوصی اشکال ندارد ولی بانک‌های دولتی، بانک‌های کذا را اشکال می‌کنند چون آنجا شخص اعتباری است، اگر دولت چیز است خود دولت شخص اعتباری است، اگر نه مثل بانک‌هایی که الان دولتی هم نیست شخصی هم نیست یک بانکی است مؤسسینی دارد آمدند یک بانکی را اعتبار کردند درست کردند، آن‌ها آن مذاقی که این‌ها را اشکال می‌کرد این‌جوری می‌فرمودند دیگر.

خب و من دون امضاء این اسباب واقع می‌شود آن محاذیری که ذکر شد «فمثلاً تشهد الیوم الحکومات و الشركات الكبيرة، و الشركات المتداولة» ما امروز مشاهده می‌کنیم حکومت‌ها را و همچنین شرکت‌های بزرگ و شرکت‌هایی که تداول دارد ولو خیلی هم بزرگ نباشد ولی بین جوامع کشورهای مختلف این شرکت‌های مختلف هست و مؤسسات مثلاً شرکت نفت، شرکت گاز، شرکت نمی‌دانم برق، الان داریم دیگر، این‌ها شرکت هستند، شرکت فاضلاب این‌ها یک شرکت‌های مختلفی هستند دیگر، نه این آقا، نه آن آقا، نه آن آقا این‌ها نیستند، این یک امر اعتباری است، این مدتی این مدیرعامل است، مدتی آن مدیرعامل است، مدتی آن رئیس است اما این شرکت یک شرکتی است برای خودش، شرکت نمی‌دانم آب و فاضلاب این استان، شرکت نمی‌دانم گاز این‌جا، شرکت کذا، این شرکت‌های مختلفی که وجود دارد. خب اگر این‌ها چیز «و المؤسسات المالية الكبرى» مؤسسات مالییهی بزرگ که وجود دارد، غیر از بانک‌ها مؤسسات مالی وجود دارد «و من خلال التنقيب عن النفط و المعادن واستخراج المواد المختلفة منها» و همچنین در ضمن حفر کردن و نقب کردن، نقب یعنی حفر کردن، در خلال حفر کردن زمین‌ها و معادن و نفت و معادن دیگر و استخراج مواد مختلفی از این معادن و نفت که خب حالا از خود نفت چقدر چیزهای مختلفی استخراج می‌شود، بنزین از آن استخراج می‌شود، پتروشیمی‌های مختلف از آن‌ها استخراج می‌شوند همه‌ی این‌ها، خب این‌ها را الان چی هست؟ این‌ها را دولت این‌ها را استخراج می‌کند بعد می‌فروشد. شما بگویی که آقا این شخص اعتباری شارع قبول ندارد شخص اعتباری که یکی از اسباب تملک‌ش چی باشد؟ بیع باشد، قبول ندارد یکی از اسباب تملک‌ش شراء باشد این‌ها مال آدم‌ها است مال آن‌ها نیست مال امور اعتباری نیست. خب چی می‌شود؟ پس همه‌ی این‌ها «فإنها تسدّ قسماً أساسياً من متطلبات المجتمع» این‌ها یعنی همه‌ی این معادن و استخراج و بعد فروختن این‌ها و خریدن این‌ها را، این سد می‌کند یک بخش اساسی مهمی از نیازمندی‌های مجتمعی را «و بتبع ذلك تنشأ مبادلات مالية كثيرة و مهمة بين الناس على أساسها» و به پیرو این‌ها که خب این‌ها بعد دولت استخراج می‌کند این‌ها را در بین جامعه می‌فروشند بتبع آن قهراً نشأت می‌گیرند مبادلات مالییهی فراوان و مهمی بین مردم بر اساس همین معادن و نفت و آنچه که از آن‌ها به‌دست می‌آید. «بحیث أن عدم إرضائها یشلّ حركة الحياة الطبيعية للمجتمع» به‌جوری که عدم امضاء این معاملات کثیره‌ای که بر اساس آن‌ها انجام می‌شود این به خدمت شما زمین‌گیر می‌کند و ناتوان می‌کند و عاجز می‌کند حرکت زندگی طبیعی مجتمعی را «و من هنا یمکن إثبات مشروعیة هذه الطائفة من الاسباب من هذا الطريق.» بنابراین از این رهگذر ممکن است اثبات نمودن مشروعیت این طائفه‌ی از اسباب از همین طریقی که گفته شد. مرحوم آقای قمی رحمه‌الله ایشان از این راه اگر یادتان باشد این دلیل ایشان بود، ایشان از این راه می‌خواست اثبات کند اعتبار شخصیت‌های اعتباری را از طرف شارع. «و كذلك» خب حالا اگر این راه را ما پذیرفتیم که از این راه می‌شود اصل اعتراف شارع را قبول کرد دیدید که از همین راه هم می‌توانیم بگوییم این اسباب تملک رائج را هم از همین راه می‌توانیم بگوییم برای شخص اعتباری شارع قبول دارد. «و كذلك» خب این هم تمام شد.

راه بعدی که قبلاً ذکر شده بود چهارم «قاعدة عدم ذهاب الحق» بود، ما از راه قاعده‌ی عدم ذهاب حق، حق احد، حق مسلم که تعبیرات مختلفی در روایات بود از این‌ها استفاده کردند بعضی که پس شارع اعتراف به

اصل شخصیت اعتباری کرده، چون اگر به اصل شخصیت اعتباری شارع اعتراف نکند این موجب ذهاب حق فراوانی از مردم خواهد شد، حالا همین بیان نسبت به اسباب تملک هم هست، اگر شارع بیاورد بگوید من ذات شخص اعتباری را قبول کردم ولی این اسباب تملک بر آن‌ها را قبول نمی‌کنم، بیع و شراء و نمی‌دانم اقتراض و قرض و فلان و این‌ها را قبول نمی‌کنم، خب باز همان مشكله پیش می‌آید. اصل این‌که این را اعتراف بکنی این‌ها را منهای بکنی که فایده ندارد که، آنی که مهم است این‌ها را منهای هست «و كذلك» و همچنین همانند آن قبلی‌ها هم «بلحاظ تضييع حقوق المسلمين» این ناظر به آن امر چهارم است، و همچنین به لحاظ تضييع حقوق مسلمين در فرض عدم امضاء این طائفه‌ای از اسباب «يمكن أن تثبت مشروعيتها» ممکن است این‌که مشروعیت این اسباب هم ثابت گردد. «و ذلك بالاستناد إلى الدليل الرابع و هو عدم ذهاب الحق.» که ادله و روایاتی بود که می‌گفت ذهاب حق نمی‌شود. «و الأمر الخامس» امر پنجمی که داشتیم قبلاً اعمال ولایت فقیه بود «أي أعمال ولاية الفقيه أيضاً يمكن بواسطته إثبات مشروعية جميع الأسباب» این یک «الذی» افتاده، آن اسبابی که «یری الولی الفقیه المصلحة فی مشروعيتها» خب اسبابی که ولی فقیه مصلحت در مشروعیت آن‌ها می‌بیند که اگر این نباشد الان اختلال لازم می‌آید مشكله‌ای لازم می‌آید و ولی فقیه این‌جا می‌تواند بنابر این‌که بگوییم سعی دایره‌ی ولایت فقیه این موارد را هم می‌گیرد که تشریح کند یعنی اجازه‌ی تشریح شارع به او داده در این‌جور موارد آن هم قابل است. این هم یک راهی است ولی مبتنی بر این است که ما از ادله‌ی ولایت فقیه بتوانیم واگذاری و حق تشریح در این موارد را بگوییم که شارع عنایت فرموده به فقیه. «و الخلاصة مع أدلة إثبات المشروعية للشخص الاعتباري على فرض تماميتها» حاصل سخن این است که با ادله‌ی اثبات مشروعیت شخص اعتباری بر فرض تمامیت این ادله که ما قبلاً این‌ها را بحث کردیم بر فرضی که آن ادله را بپذیریم «يمكن إثبات أهم أسباب التملك» برای شخص اعتباری، می‌توان اثبات کرد اهم اسباب تملک را برای شخص اعتباری. یعنی همان نفس آن ادله‌ای که اصل اعتراف شارع به شخص اعتباری را اثبات می‌کند، نفس همان ادله درباره‌ی اهم اسباب جاری است. اهم اسباب چرا گفتیم؟ چون اسباب نادره خب آن‌ها را شارع قبول نکند، چیزی که خیلی مهم نیست خب اختلالی لازم نمی‌آید، اگر بخواهیم به همه‌ی آن‌ها تمسک کنیم باید اهم باشد، اما به اطلاقات اگر بخواهیم تمسک کنیم نه لازم نیست اهم باشد اطلاقاً اگر داریم خب اهم و غیر اهم را می‌گیرد. اما اگر مجموع آن ادله را بخواهیم حساب بکنیم آن ادله مجموعش این‌جوری نیست که در همه خواهد بیاید. خب مثلاً ولی فقیه اگر خواهد، خب ولی فقیه را چیزهای نادر را لازم نیست، او باید مصلحت جامعه را مراعات کند می‌گوید با این اندازه‌ای که من می‌گویم کار درست می‌شود دیگر بیش از این لازم نیست. یا اگر اختلال نظام و هرج و مرج و این‌ها را بخواهیم حساب بکنیم به مقداری که اختلال نظام تمام می‌شود، هرج تمام می‌شود به این مقدار دیگر می‌توانیم بگوییم، مازاد بر او را دیگر نمی‌توانیم بگوییم. مثلاً حالا فرض کنید که امروز می‌خواهیم بیاییم یک شخصیت جدایی جدیدی درست کنیم، خب می‌گوید آقا همین بانک‌هایی که هستند، همین شرکت‌هایی که هستند، همین تأمین اجتماعی هستند دیگر کار مردم حل شده دیگر، هرجی نیست اختلال نظام لازم نمی‌آید، بنابراین آن‌جا هم گفتیم که بنابراین با این دلیل هرج و اختلال نظام و ولایت فقیه و این‌ها ما نمی‌توانیم مازاد بر آن چیزی که جلوی اختلال را می‌گیرد و جلوی هرج را می‌گیرد مازاد بر آن اثبات بکنیم. بنابراین اهم که گفته بخاطر این جهت است در این‌جا. ان شاء الله مباحث بقیه‌اش دیگر می‌ماند برای بعد از تعطیلات.

پایان.